

حساب سرانگشتی!



نوشتهٔ مارتین آثور* ترجمهٔ بهمن هدایت پور



تصویر گر: مجتهد صالحی

مرد گفت: «می‌بینم که از حساب و کتاب خیلی خوب سر در می‌آوری. چرا برای آوردن آب به روستا کانال نمی‌زنید؟» کشاورز جواب داد: «به این راحتی که فکر می‌کنی نیست. بین رودخانه و روستای ما تپه‌ای هست که برای کندن کانال باید آن را از سر راه برداریم. با یک حساب سرانگشتی، اگر خرم و پسرم به جای آوردن آب از رودخانه شروع به کندن کانال کنند، با دو ساعت کار در روز، پانصد سال طول می‌کشد. من که دیگر پیر شده‌ام. خیلی عمر کنم سی سال دیگر زنده‌ام و امکان ندارد آن روز را ببینم. پس برای من آوردن آب از رودخانه به صرفه‌تر است.»

– مگر کندن کانال فقط وظیفه توست؟ این همه خانواده در این روستا زندگی می‌کنند!

– حق با شماست، دقیقاً صد خانواده در این روستا زندگی می‌کنند. اگر هر خانواده دو ساعت در روز یک خر و یک پسر را برای کندن کانال بفرستد، پنج سال طول می‌کشد.

– پس چرا به همسایه‌ها پیشنهاد نمی‌کنی آستین‌ها را بالا بزنی و کندن کانال را با هم انجام بدهید.

روزی مردی دانشمند گذرش به روستایی افتاد که اهالی آن به حسابگری معروف بودند؛ چون دیر وقت بود شب را در خانهٔ یکی از روستاییان اقامت کرد. صبح روز بعد متوجه شد که در روستای آنها چاه آب وجود ندارد. هر روز کلهٔ سحر، اهالی روستا تعدادی ظرف‌های خالی را بار الاغ‌هایشان می‌کردند تا بروند از رودخانه‌ای که یک ساعت تا روستای آنها فاصله داشت آب بیاورند. مرد رو کرد به کشاورزی که شب را در خانهٔ او گذرانده بود و پرسید: «به جای اینکه این راه طولانی را هر روز یک ساعت بروید و یک ساعت هم برگردید، بهتر نیست آب خود را از همین روستا تأمین کنید؟»

کشاورز گفت: «البته که بهتر است. هر روز دو ساعت از وقت خرم و پسرم که خر را می‌رانند، صرف آوردن آب می‌شود. اگر خر را با پسر مساوی فرض کنیم، با یک حساب سرانگشتی هر سال ۱۴۶۰ ساعت نیروی کار هدر می‌رود. در حالی که اگر خر نازنینم و پسرم این مدت را صرف کار در مزرعه می‌کردند و به طور مثال کدوتنبل می‌کاشتند، هر سال ۴۵۷ کدوتنبل اضافی برداشت می‌کردم.»

- خوب، اگر من بخواهم با یکی از همسایه‌ها درباره‌ی موضوع مهمی حرف بزنم، آداب خاصی دارد. باید به خانه دعوتش کنم، با چای و حلوا از او پذیرایی کنم، از اوضاع آب‌وهوا حرف



از محصول و کشت و کارش بپرسم و کم‌کم حرف را بکشانم به خانواده‌اش و بگویم پسرهای چطورند، دخترها چطورند، نوه‌های خوشگلت چه کار می‌کنند و همین‌طور الی آخر. بعد دیگر هوا تاریک می‌شود و باید شام بخوریم. بعد از شام دوباره بساط چای را روبه‌راه می‌کنم و آن وقت نوبت او می‌شود که از اوضاع مزرعه‌ی من و حال و احوال خانواده‌ام و غیره جويا شود. بعد از همه‌ی اینها، عاقبت خیلی نرم و آهسته باید موضوع اصلی؛ یعنی کندن کانال را با او در میان بگذارم. با این حساب برای صحبت با هر همسایه یک روز کامل وقت لازم است. همان‌طور که گفتم ما صد خانواده‌ایم؛ با یک حساب سرانگشتی، ۹۹ روز طول می‌کشد تا منظورم را به تک‌تک همسایه‌ها حالی کنم. باید قبول کنی که من نمی‌توانم ۹۹ روز پشت سر هم کارم را رها کنم و با همسایه‌ها جلسه بگذارم. اگر این کار را بکنم تمام محصولم از بین می‌رود. بهترین کار این است که هر هفته یک همسایه را برای طرح موضوع کانال به خانه دعوت کنم؛ چون هر سال ۵۲ هفته است، حدود دو سال طول می‌کشد تا موضوع را به تمام همسایه‌ها بگویم.

همسایه‌های من آدم‌های حسابگری هستند و با شناختی که از آنها دارم، در نهایت قبول خواهند کرد که کندن کانال و آوردن آب به روستا چیز خوبی است. من آنها را خیلی خوب می‌شناسم. شک نداشته باش که بالاخره خواهند گفت اگر بقیه همکاری کنند آنها هم کمک خواهند کرد. بنابراین بعد از دو سال باید دوباره شروع کنم به دعوت کردن همسایه‌ها تا بگویم فلانی و فلانی قول همکاری داده‌اند شما هم قبول کنید.

مرد دانشمند گفت: «زحمتش زیاد است. اما این طوری لااقل بعد از چهار سال می‌توانید کندن کانال را شروع کنید و یک سال بعد از شروع حفاری هم کانال را تکمیل کنید.»

کشاورز گفت: «هنوز یک موضوع پیچیده باقی مانده است. هر آدم عاقلی می‌داند که وقتی کانال کنده شد، همه از آن برداشت خواهند کرد، چه آنهایی که همکاری کرده باشند و چه آنهایی که همکاری نکرده باشند.»

مرد دانشمند گفت: «همین‌طور است. حتی اگر بخواهید نمی‌توانید در سرتاسر کانال نگهبان بگذارید و دیگران را از برداشتن آب منع کنید.»

کشاورز گفت: «مشکل همین‌جاست. آنهایی که از زیر کار شانه خالی کرده‌اند، به اندازه‌ی آنهایی که زحمت کشیده‌اند، مفت و مجانی از آب برداشت خواهند کرد.»

- راستش عقل من به اینجا قد نداده بود.

- بله مهمان عزیز، مشکل که یکی دوتا نیست؛ چون همه اهل حساب و کتاب هستند، به بهانه‌های مختلف از کارشان خواهند زد. یک روز خواهند گفت؛ خرشان می‌لنگد. روز بعد یکی از افراد خانواده‌اشان سرما خواهد خورد. یک روز هم زنشان مریض خواهد شد و پسر و خرشان را برای آوردن دکتر به شهر خواهند فرستاد و همین‌طور الی آخر. به این ترتیب چون همه‌ی ما آدم‌های حسابگری هستیم، خوب می‌دانیم که وقتی کار شروع شود عده‌ی زیادی مریض و علیل مصلحتی خواهیم داشت. برای همین هیچ کدام حاضر نیستیم خر و پسرمان را برای کندن کانال بفرستیم.

مرد دانشمند گفت: «تسلیم! باید اعتراف کنم دلایل شما خیلی قانع‌کننده‌اند.» آن گاه به فکر فرو رفت و پس از مدتی ناگهان با صدای بلند گفت: «راستی! دو روز قبل از اینکه به روستای شما برسیم، آن طرف کوهستان روستای سرسبزی دیدم که قبلاً عین همین مشکل را داشتند. اما از بیست سال پیش کانال کنده‌بودند.»

کشاورز گفت: «این‌طور که می‌گویی، احتمالاً آدم‌های ساده‌ای

